



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

وسوسه‌های اصلاح طلب حکومتی!

علی فرزانه



دی ماه 1397

پس از یک دهه از تشکیل جمهوری اسلامی دیگر تصفیه‌ی ناخالصی‌های داخلی حکومت چه در بخش آخوندی و چه در بخش مکتلاً سرانجامی گرفته بود. تشکل‌ها و افرادی که هر یک از ظن خود برای سهم شدن در قدرت به گروه خمینی پیوسته بودند، به تدریج با روشن شدن اختلاف مواضع و هدف‌هایشان با این گروه در بستر رویدادهای سیاسی و اجتماعی شتاب‌آلودی که رخ می‌داد، توسط نیروی گریز از مرکزی به خارج از گردونه‌ی حکومت پرتاب شدند که از فرایند انعقاد یک غشاً تیوکراتیک پیرامون ساختار سرمایه‌داری رانت-محور نیرو می‌گرفت. [1] تب و تاب انقلابی مردم و مبارزاتی که در نقاط مختلف کشور جاری بود در سایه‌ی جنگ با عراق، به همراه سرکوب گروه‌های مارکسیستی مبارز و سپس سازمان مجاهدین خلق فروکش کرد. اکنون برای نخستین بار شرایط برای آغاز جنگی جدی میان دو جناح حکومتی که از آغاز در نطفه وجود داشتند [2] و حالا در فرایند سرکوب رقبای مشترک تقویت و مجهز شده بودند فراهم شده بود: جنگی با مضمون **تقسیم قدرت**.

در طی دهه‌ی دوم در دو سوی دو جناح اصول‌گرای اصلی، دو طیف افراطی شکل گرفت تا به مثابه‌ی خط مقدم جبهه، یکی کاریکاتوری از حکومت مشروعه و دیگری کاریکاتوری از حکومت مشروطه را برای اجتماعی کردن دامنه‌ی مبارزه‌ی جناحی و به بازی گرفتن لایه‌های میانی سنتی از یکسو و لایه‌های میانی نوین جامعه از سوی دیگر و حتی به بازی گرفتن قشر پایین عقب مانده و قشر بالای به اصطلاح اعیان طبقه‌ی کارگر پیرامون منافع جناحین به نمایش گذارند.

این بازیگردانی اجتماعی پیرامون منافع دو جناح اصول‌گرای اصلی به کمک دو طیف افراطی ولایت‌مدار و اصلاح‌طلب مردم‌سالار، یکی از هنرهای نمایشی جمهوری اسلامی بود که، پس از دو دوره انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی پس از جنگ که شایبه‌ی قدر قدرتی «اکبر شاه» و دیکتاتور-مصلح و حتی تغییر قانون اساسی و دائمی کردن پست ریاست جمهوری در قامت وی را در افواه رایج کرده بود، با دو دوره‌ی ریاست جمهوری سید محمد خاتمی آغاز شد و به گرد آن بازی انتخابات ریاست جمهوری، مجلس و شوراهای شهر تا دو دهه با رقابتی کنترل شده به خوبی اجرا شد. هنری که می‌توان گفت هیچ حکومت ارتجاعی دیگری در خاورمیانه قادر به ارائه‌ی آن نبود.

اما از همان آغاز سال ۷۶ طیف اصلاح‌طلب حکومتی، با وجود تسلطی که از نظر مأموریت تاکتیکی بر خود داشت، به دلیل همراستایی صوری مشی خود با خواسته‌های دموکراتیک واقعی جامعه، تا اندازه‌ای در معرض فشار قشرهای دموکراسی‌خواه جامعه برای عبور از بازی حکومتی قرار گرفت؛ فشاری که در طول یک دهه بعد به تدریج افزوده شد و ضمن ایجاد دسته‌بندی‌های متعددی در خود طیف اصلاح‌طلبان حکومتی، باعث شد که در دوره‌ی پیش از انتخابات ۸۸ نزاع چنان بالا بگیرد که هم سید محمد خاتمی را ناچار کرد از پذیرفتن ریسک کاندیداتوری امتناع کند، و به تبع آن جناح اصولگرای اعتدالی به رهبری هاشمی رفسنجانی را ناگزیر کرد به جای یک شخصیت سیاسی معتبر، شخص یک لاقبای «پاک و منزه و فراجناحی» خارج از گودی مثل میرحسن موسوی را که چیزی برای دست دادن نداشت به میدان نمایش بفرستد و طی نامه‌ی سرگشاده‌ای با موضعی تهدیدآمیز، مثل موضعی که در دور اول رقابت انتخاباتی خاتمی اتخاذ کرد، از اعتبار خود استفاده کند و جناح رقیب را از تقلب بر حذر دارد. در مقابل این وضعیتی که فشار مردمی ایجاد کرده بود، جناح محافظه‌کار اصولگرا به رهبری خامنه‌ای هم ناچار شد به ریسک پشتیبانی از ماجراجوی یک لاقبای دیگری به نام محمود احمدی‌نژاد از طیف افراطی ولایت‌مدار تن بدهد.

جنبش سبز برای لایه‌های میانی جامعه که از عقب‌نشینی آگاهانه‌ی اصلاح‌طلبان ناخرسند بودند، حکم یورش بدون ملاحظه را داشت که می‌توانست ناخواسته چاشنی انفجاری خارج شدن از مدار منارعات جناحی را فعال کند. انفجاری که خاتمی پیشاپیش از آن هراسیده بود و با عقب‌نشینی آگاهانه و امتناع دوران‌دیشانه از ایفای نقش فدایی در میدانی که دیگر خیلی از بازیگردانی اجتماعی فراتر رفته و به یک دوئل تمام عیار میان دو جناح تبدیل شده بود، ضمن نشان دادن استقلال عینی خود از جناح اعتدالی به پشتوانه‌ی برخورداری از تشکیلات مناسبی که با استفاده از امکانات وسیع دولتی طی هشت سال ریاست جمهوری ساخته و پرداخته بود، مانع از نابودی تشکیلات نو رسی شد که برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی امید زیادی به آن بسته بود. انفجاری که هاشمی رفسنجانی در نامه‌ی سرگشاده‌ی گفته شده، چشم رقیب را از آن ترسانیده بود و حالا معلوم می‌شود که این اقدام انتحاری در آن هنگام تا چه اندازه از سر

نومیدی بوده است و چقدر صحنه‌ی نمایشی که ابتدا برای دوره کردن مردم آراسته شده بود از هدف اولیه‌ی خود دور شده بود. ششم دی ۸۸ (روز عاشورا) شاسی انفجار را لمس کرد، و هم‌زمان در سمت مقابل یورش بی‌ملاحظه‌ی متقابلی را از سوی جناح محافظه‌کار به پیشقراولان جبهه‌ی اعتدالی و اصلاح‌طلبی و هم‌زمان به حریم هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی تحت نام طلحه و زبیر تحریک کرد. البته این بی‌ملاحظه‌گی نیز به نوبه‌ی خود جا را برای «جریان انحرافی‌ای» باز کرد، که در خلأ ایجاد شده در فضای بین دو جناح اصلی، توانست در پیرامون دفتر رییس جمهور «منتخبی» تشکیل شود که مراسم تحلیف‌اش را در میان دودی برگزار کرد که از «خس و خاشاک» خیابان‌ها برمی‌خاست.

در دوره‌ی عبرت‌آمیز پس از «فتنه»، جناح اعتدالی نادم و پشیمان از ریسکی که در دنباله‌روی از مردمی به آن مبادرت کرده بود که قاعده‌ی بازی را به هم زدند، با جناح محافظه‌کاری هم‌نوا شد که از آن پس با خود عهد کرده است که از تمام توان خود برای بازگشت به انتخابات فرمایشی قبل از ۷۶ استفاده کند و تا سرحد امکان رقیب خود را از امکانات اجتماعی اصلاح‌طلبان محروم کند. اصلاح‌طلبان نیز که هشت‌ساله‌ی تا انتخابات ۹۶ را در وضعیت «خارج از حکومت» گذرانیده بودند، باز در انتخابات دور دوم ریاست جمهوری، با احتیاط هواداران نادم خود را به خیابان آوردند و در کمال ادب و نزاکت موقعیت پشت جبهه‌ای خود را با پیروز کردن ظاهری سید حسن روحانی رسمیت دادند.

اما آخرین انتخابات ریاست جمهوری، هم‌زمان نشان داد که قدرت اجتماعی اصلاح‌طلبان اگر بخواهد محدود به انتخابات‌ها بشود، بی‌حاصل از آب در خواهد آمد. به این معنی که از ابتدا معلوم بود که رییس جمهور اعتدالی یک راست در هیئت رییس جمهور توی صندوق مانده‌ی جناح محافظه‌کار ظاهر می‌شود و پیوندهای خود را با اصلاح‌طلبان قطع می‌کند؛ پیوندهایی که به حکم تخلیه‌ی بار برقی غیر همنام در رابطه‌ی بد و بدتر پس از ۸۸ دیگر اصولاً نمی‌توانند جدی باشند.

حالا در پایان دهه‌ی چهارم، در سالی که از پس شورش‌های انقلابی دی ۹۶ می‌گذرد، شورش‌هایی که فقط چند ماه پس از آشکار شدن بی‌ارزشی آرای انتخاباتی اصلاح‌طلبان و از یک نظر در واکنش به موقعیت نومیدکننده‌ی اصلاح‌طلبان بر پا شد، دیگر هنر بازیگردانی اجتماعی جمهوری اسلامی به موازات مشروعیت جمهوری اسلامی پایان یافته است. تضاد خارجی جمهوری اسلامی و تضادش با زحمتکش‌ان جامعه، تحت تأثیر متقابل یکدیگر، بالا گرفته و تضاد جناحی اگرچه در سطح رسمی تا اندازه‌ای فروکش کرده، اما در بُن ساختار حکومتی و با موضوعیت «حفظ قدرت» همچنان در سه‌پایه‌ی بحران جمهوری اسلامی نقش بازی می‌کند و در هر یک از ارگان‌های حکومتی فعال است.

اصلاح‌طلب حکومتی که بخشی از آن حالا عادت کرده است خود را غیر حکومتی بخواند، از سنتی، تحول‌خواه، تا تک و توکی حتی برانداز، از داخل و خارج، طیف رنگارنگی را می‌سازد که باید در این میانه تکلیف خود را روشن کند: در چارچوب جمهوری اسلامی راهش به سوی حکومت مسدود شده و کسی دیگر به فکر هنر نمایشی او نیست، و او خود به بهبودگی آن واقف شده است. جناح‌های اصلی، خود را برای عقب‌نشینی سازمان‌یافته‌ی خارجی و مصاف داخلی آماده می‌کنند و حامی جناح‌اش دیگر نه به افکار عمومی اقتدا می‌کند و نه تبعاً به نقش او در بسیج افکار عمومی، بخشی از هواداران از او و تبعاً از کل جمهوری اسلامی تبری می‌جویند، و هواداران وفادارش نیز خاصیت میانجیگری‌اش را بی‌فایده و مهمل می‌دانند. با این وضعیت قدرت‌های خارجی نیز با توجه به پشتیبانی گفتمانی گسترده‌ای که در رسانه‌ها و مؤسسات مرتبط از وی و اعضای دور و نزدیک جبهه‌ای وی در خارج و داخل کرده‌اند، همین روزهاست که از بی‌حرکی و تردید سنگینی که بر او سایه انداخته، دلسرد شده و عطایش را به لقایش بیخشنند.

در غروب مشروعیت جمهوری اسلامی، همان‌طور که صاحبان قدرت در ساختار استبدادی جمهوری اسلامی ناگزیرند به خود دیگر نه صرفاً به عنوان ارکان یک رژیم مستقر بلکه هم‌زمان به عنوان یک کاندیدای کسب مجدد قدرت در فرایند گسست احتمالی‌ای که ارکان فعلی قدرت را به هم خواهد زد، در کنار رقبای دیگر نیز بنگرند، همان‌طور هم اصلاح‌طلب حکومتی نیز در مسیر ناگزیری قرار گرفته است که باید برای حفظ خود به ارزیابی عینی امکاناتش برای تبدیل شدن به آلترناتیو، در مقابل آلترناتیوهای بالقوه‌ی دیگر بپردازد. دهه‌ها کار تشکیلاتی و کشمکش بر سر قدرت به هر حال اعتباری اجتماعی برای اصلاح‌طلب جمهوری اسلامی به عنوان یک نیروی سیاسی قادر

به عمل فراهم کرده است که همه‌ی گروه‌های سیاسی مخالف یا برانداز دیگر در شرایط موجود مطلقاً فاقد آن هستند. این چنین نیرویی برای قدرت‌های خارجی ذینفع از جمله امپریالیسم آمریکا نیز امکان شناخته شده‌ای است، که در صورت فروپاشی جمهوری اسلامی، آن‌ها را از دست‌اندازهای مسیری ناشناخته مصون نگه می‌دارد که در صورت استفاده از آلت‌رناتیوهای رژیم چنج بالقوه‌ی عملاً ضعیف‌تر و ناشناخته ممکن است بر سر راهشان پیدا شود؛ تجربه‌ی نامالیقات همکاری با آلت‌رناتیو جمهوری اسلامی در مقابل سلطنت استبدادی، خود درس‌های نهی‌کننده‌ی گران‌بهایی از حرکت در مسیر ناشناخته به همراه داشته است که باید رعایت شود.

برای مردم زحمتکش ایران به عنوان یک کل، و حتی برای طبقه‌ی کارگر ایران به عنوان بخش بزرگتر و رادیکال‌تر این کل نیز هنوز فکر یک انقلاب اجتماعی در محاق نبود آلت‌رناتیوی انقلابی در میان تفکر مارکسیستی، که دست کم ذره‌ای از ظرفیت لازم برای رهبری خلاقانه‌ی جامعه را از خود بروز داده باشد، اسیر است، و شکل‌های کور قیام بدون رهبری نیز دست کم در اذهان جمعیت کارگری شهرهای بزرگ که از درجه‌ی آگاهی اجتماعی بالاتری برخوردار است، برخلاف سال‌های پنجاه، زمینه تجلی پر رنگی ندارد. آثار این فقدان تشکلهای رهبری‌کننده بیش از هر جای دیگری در پراکندگی شدید سیاسی - تشکیلاتی خود طبقه‌ی کارگر برای آن‌ها به نحو مجاب‌کننده‌ای نمایان می‌شود. نمی‌توان انتظار نداشت که با ادامه‌ی چنین وضعیتی، در صورتی که اوضاع وخیم‌تر و در اندازه‌ی بیشتری از کنترل خارج شود، جریان اصلاح‌طلبی نتواند در آستانه‌ی یک گسست سیاسی حتی در نزد بخشی از طبقه‌ی کارگر شهرهای بزرگ به همراه لایه‌های میانی به مشروعیت نسبی سیاسی خود رنگ و بوی حکومتی مستقل و مورد پشتیبانی قدرت‌های خارجی بدهد. باید خیلی ساده باشیم تا بتوانیم باور کنیم که با این امکانات تشکیلاتی و کار نسبتاً همه‌جانبه‌ی سیاسی‌ای که اصلاح‌طلبان حکومتی با استفاده از مزایا و فرصت‌های دولتی در میان جامعه در اختیار دارند و انجام داده‌اند، آن قدر ساده و غیر واقع‌بین باشند که بتوانند در بزنگاه گسستی سیاسی به تشکیل حکومتی مستقل و مورد پشتیبانی غرب اقدام نکنند، و این قدر بی‌تجربه و بی‌دست و پا باشند که از همین حالا وسوسه‌های آن را در ذهن نپرورانند و از قبل برای احراز پشتیبانی از خود از طریق بخش خارجی‌شان در تماس مستقیم با اربابان قدرت سرمایه‌ی جهانی نبوده باشند. دست کم این وسوسه‌های شیطانی آن قدر مؤثر بوده است که همین اواخر صدای شازده کوچولوی پهلوی را علیه حمایت غربی‌ها از اصلاح‌طلبان در آورد که بدون داشتن توانایی ایجاد هیچ تشکیلات سیاسی‌ای در ایران، برای حکومت کردن در این‌جا خواب‌های رنگی می‌بیند. شاید هم خواب این شازده از داش‌آکل‌های مارکسیست ما سبک‌تر بوده است که به جای در بر گرفتن معشوقه، با فکر مغالزه‌ی مجازی با طوطی او دل مشغولند.

یادداشت‌ها

¹ تشکلهای سیاسی‌ای مثل نهضت آزادی و جبهه‌ی ملی (که طبق توصیه‌ی مذاکره‌کننده‌گان اعزامی ایالات متحده و توافق‌های نوفل لوشاتو، خاطرات ابراهیم یزدی و جاهای دیگر، قرار بود بخش ثابت و اتفاقاً اداره‌کننده‌ی حکومت جدید باشند)، به اضافه‌ی شخصیت‌های مذهبی‌ای مثل آیت‌اله شریعتمداری، آذری قمی، شیخ‌علی تهرانی، علی گلزاده غفوری و حتی آیت‌اله منتظری و غیره؛ گروه‌هایی مثل جاما، جنبش مسلمانان مبارز، مجاهدین انقلاب اسلامی و شخصیت‌های سیاسی - مذهبی‌ای مثل مهندس بازرگان، حبیب‌اله پیمان، ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده، میرحسین موسوی، ابراهیم یزدی، رضا صدر، عزت‌اله و یداله سبحانی، که همگی عضو شورای انقلاب منتخب خمینی در ۲۲ دی ۵۷ بودند، همگی از ظن خود به جمهوری اسلامی نزدیک شده بودند، مشمول این تصفیه شدند.

^۲ خمینی که خود دستور تشکیل حزب جمهوری اسلامی را داده بود، پس از مدتی به دلیل بروز اختلافات درونی دستور انحلال آن را داد.